

دموکراسی

برگرفته از کتاب پرسش و پاسخ / اثر استاد مصباح یزدی

اشاره

همه می‌دانید از قدیم چه گفته‌اند اما می‌خواهیم بگوییم نپرسیدن عیب است! چرا وقتی سؤالی در ذهنمان شکل می‌گیرد به دنبال پاسخ آن نیستیم. یک ماشین را تصور کنید که چراغ راهنمایش خراب است و راننده به فکر درست کردن آن نیست و این خرابی در جایی باعث تصادف می‌شود. اتفاقاً در اثر تصادف گلگیر عقب ماشین هم می‌شکند. بعد باز هم راننده به فکر درست کردن آن نیست و...

شما خود حساب کنید پس از مدت از این ماشین با راننده بی‌مبالات چه می‌ماند؟ حالا کمی وسیع‌تر فکر کنیم اگر این سؤالات بی‌جواب کوچک و بزرگ در ذهنمان باقی بماند پس از مدتی فکر می‌کنید چه فاجعه‌ای به وجود می‌آید... حالا خود دانید این بخش را برای آن به روی شما گشوده‌ایم تا هرچه دلتان می‌خواهد بپرسید مخصوصاً سؤالاتی که نیاز به فکر کردن دارد. منتظر سؤالات شما هستیم.

۱- آیا دموکراسی غربی، در جامعه اسلامی می‌تواند اجرا شود؟

در ابتدا ببینیم دموکراسی، به چه معناست و چگونه در غرب به وجود آمد. دموکراسی به معنای حکومت مردم بر مردم یا «مردم‌سالاری» است. دموکراسی جدید در غرب، هنگامی شروع شد که متدینین غربی متوجه شدند آئینی که به نام مسیحیت در دست آنهاست، کارایی و قابلیت آن را ندارد که در تمام جنبه‌های زندگی انسان به ویژه در زندگی اجتماعی نقش داشته باشد و قانونگذاری نماید. از این‌رو مشکل را بدین‌گونه حل کردند که حوزه کاربرد دین و حکمرانی خدا محدود به زندگی فردی انسان و

چگونگی رابطه او با خدا باشد. آن‌ها حاکمیت دین را در مسائل اجتماعی و سیاسی نپذیرفتند به عبارت ساده‌تر، دین کارش این شد که بگوید: نماز بخوان؛ دعا بکن؛ توبه و مناجات بنما؛ و اما این‌که بگوید حکومت چگونه باید باشد؟ سیاست چیست؟ قضاوت کدام است؟ و یا نظام‌های ارزشی جامعه بر چه مبنایی است؟ ربطی به دین ندارد و به صلاح خداست که در این مسائل مهم بشر دخالت نکند!

بدین ترتیب دنیای غرب، تکلیف خود را با دین مسیحیت که تحریف شده بود، روشن کرد و در مسائل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی خیال خود را از خدا راحت کرد. آن‌گاه این مسأله برای غربی‌ها مطرح شد که پس از گرفتن حکومت از دست خدا، آن را به



حقیقت

چه کسی بسپاریم؟ متفکران غربی به دوراه حل رسیدند:

نخست آنکه حکومت به دست یک نفر سپرده شود و او مطابق میل خود با مردم رفتار کند. این شیوه را «دیکتاتوری» نامیدند.

راه حل دوم: آنکه حکومت را به دست مردم بسپارند؛ مردمی که بالغ هستند و می‌توانند مصلحت و مفاسد خود را تشخیص دهند و مطابق با رأی خود، قانون وضع کنند و یا هر چه را دوست دارند تصویب کنند یا تغییر دهند.

بر اساس این نظریه، ملاک خوب و بد، خواست مردم است. خوب و بد مفاهیمی اعتباری‌اند که تابع سلیقه مردم‌اند و ما در عالم واقع در حقیقت، خوب و بدی نداریم. اگر مردم یک روز گفتند

فلان عمل خوب است، آن عمل خوب می‌شود، ولی نه برای همیشه، بلکه تا وقتی مردم بخواهند؛ اگر روز بعد گفتند: همان عمل بد است، آن کار بد می‌شود باز هم نه برای همیشه. بنابراین، ما خوب و بد حقیقی و عینی نداریم، اینها مفاهیمی اعتباری و ساخته و پرداخته خود مردم‌اند، غربی‌ها این شیوه را که متکی بر رأی مردم بود، دموکراسی نامیدند.

هنگامی که آنها حل مشکل حکومت را منحصر در این دوراه یافتند، به این نتیجه رسیدند که حکومت دموکراسی و آزاد بر حکومت فاشیستی و دیکتاتوری رجحان دارد. آنها یکدل و یکصدا شدند و فریاد زدند: درود بر دموکراسی درود بر آزادی و بدین ترتیب دموکراسی در دنیای غرب رواج یافت و روز به روز بر ارج و قرب آن افزوده گشت، تا آنجا که هم‌اکنون به عنوان ارمغان دنیای غرب به کشورهای دیگر صادر شده، در مملکت ما نیز شعار برخی از روشنفکرانها گردیده است. غافل از آنکه دموکراسی غربی، زاییده تفکر جدایی دین از سیاست است و هیچ‌گاه نمی‌تواند با اسلام همسو گردد. زیرا همان‌گونه که بیان شد: در غرب ابتدا فرض کردند دین نباید در عرصه مسائل حکومتی و سیاسی دخالت کند، آن‌گاه ناچار شدند حکومت را به دست مردم بسپارند، تا گرفتار دیکتاتوری نشوند.

دلیل ناسازگاری دموکراسی غربی با اسلام

اما آیا مسلمانان هم ناچارند چنین کاری بکنند؟ آیا اسلام مانند مسیحیت تحریف شده است که نتواند درباره مسائل اجتماعی و حکومتی و بین‌المللی نظر دهد و حکم کند؟ اگر اسلام مانند مسیحیت بود، ما دموکراسی را روی چشمان می‌گذاشتیم و با غربی‌ها همدل و هم‌نوا می‌شدیم، اما هرگز اسلام همچون مسیحیت نیست، بدون تردید اسلام به تمام جنبه‌های زندگی بشر عنایت دارد و متن قرآن و سنت پیامبر ﷺ و سیره ائمه



چنین اسلامی به ما اجازه می‌دهد فقط در مسائل فردی بنده خدا باشیم و در مسائل اجتماعی بنده مردم؟! آیا اسلام به ما اجازه می‌دهد فقط در مسائل نماز، روزه، زکات و مانند اینها به سراغ خدا برویم، اما در مسأله حکومت و سیاست معیار مشروعیت قانون را رأی مردم بدانیم؟!

بهتر است روشنفکران جامعه ما، ابتدا اسلام را به درستی بشناسند، آن‌گاه اندکی تأمل کنند آیا اسلام با دموکراسی غربی قابل جمع است، آن‌گاه شعار دهند ما مسلمانیم و در عین حال دموکراسی غربی را می‌خواهیم!!

۲- چرا ادعا می‌کنید دموکراسی با دین ناسازگار است؟

برای ورود به هر بحث، در ابتدا باید مفردات آن به خوبی روشن شود. واژه دموکراسی - که از آن به «مردم‌سالاری» نیز تعبیر می‌شود - همچون واژه آزادی، توسعه، جامعه مدنی و... تعریف روشنی ندارد و مفهومی شناور و لغزنده را تداعی می‌کند. باید مقصود خود را از دموکراسی مشخص کنیم و به تعریف مشترکی از آن دست یابیم، سپس آن را با دین بسنجیم، تا به نتیجه درستی برسیم.

اگر مراد از دموکراسی آن باشد که هر قانونی را مردم وضع کردند، معتبر و لازم‌الاجراست و باید محترم شناخته شود، چنین مفهومی قطعاً با دین سازگار نیست. زیرا از نظر دین حق حاکمیت و تشریع مختص به خداست: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»^(۱) فقط خداست که همه مصالح و مفاسد انسان و جامعه را می‌شناسد و حق قانونگذاری و تصمیم‌گیری برای انسان را دارد و انسان‌ها باید در مقابل امر و نهی الهی و قوانین دینی، فقط پیرو و فرمانبردار بی‌چون و چرا باشند. زیرا عبودیت خداوند، عالی‌ترین درجه کمال است و اطاعت از فرامین الهی سعادت آدمی را تأمین می‌نماید. بنابراین دموکراسی و مردم‌سالاری اگر به معنای ارزش رأی مردم در مقابل حکم خداوند باشد، هیچ اعتباری ندارد، زیرا آنچه باید در مقابل آن خاضع و مطیع باشیم، فرمان خداست نه رأی مردم.

بنابراین، اگر مردم کشوری در وضعیتی خاص بر امر نامشروعی توافق نمایند و رأی دهند - چنان‌که در برخی از کشورهای غربی این‌گونه است - در چنین موقعیتی قطعاً فرمان دین مقدم است، زیرا حکم خدا بر تشخیص مردم رجحان دارد. اگر رأی مردم را بر حکم خدا ترجیح دهیم، عملاً خدا را نپرستیده‌ایم و تابع فرمان او نبوده‌ایم و ربوبیت تشریعی خداوند را زیرپا

گذاشته‌ایم، که این عمل با توحید منافات دارد.

دموکراسی غربی به معنای بی‌نیازی از احکام دین و بسنده کردن به آرای جمعی است، و این دقیقاً سرپیچی از اطاعت پروردگار به شمار می‌آید. اهمیت دادن به رأی مردم در مقابل حکم الهی، روگردانیدن از توحید و پذیرش شرک جدید دنیای معاصر است، که باید با این بت‌پرستی جدید مبارزه شود.

معنای مورد قبول از دموکراسی

اگر منظور از دموکراسی این باشد که مردم در چارچوب احکام الهی و قوانین شرعی در سرنوشت خود مؤثر باشند، چنین تعبیری با دین مخالفت ندارد. در قانون اساسی این معنا - به روشنی - تأیید شده و مقصود امام امت که فرمودند: میزان رأی مردم است، بدون تردید همین بوده است؛ نه آنکه هرچه مردم خواستند - حتی اگر مخالفت حکم خدا باشد - ارزش و اعتبار دارد. میزان، رأی مردم است تا زمانی که از قوانین الهی خارج نشود و با مبانی شرع مخالفتی نداشته باشد؛ در غیر این صورت، رأی مردم ارزشی ندارد.

آیه شریفه «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ»^(۲) به این معنا نیست که مردم در همه چیز می‌توانند نظر بدهند و حلال و حرام خدا را با شور و گفتگو تغییر دهند؛ بلکه طبق آیه شریفه «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ»^(۳) در احکامی که از سوی خدا و پیغمبر صادر شده است، مؤمنان هیچ اختیاری در دخل و تصرف ندارند.

..... ■ پی‌نوشت‌ها

۱- یوسف، ۶۷؛ حاکمیت فقط از آن خداست.

۲- شوری، ۱۳۸؛ مؤمنان کارشان را با مشورت یکدیگر انجام می‌دهند.

۳- احزاب، ۳۶؛ هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و

پیامبرش امری را لازم بدانند، با آن مخالفت نمایند.

